

بحثمان تنبیه چهارم از تنبیهات استصحاب بود که رسیدیم به استصحاب کلی قسم سوم.

تقسیم بندی استصحاب کلی قسم سوم از جانب شیخ انصاری

کلی قسم سوم را مرحوم شیخ، سه قسم کرده است، یعنی به سه صورت تقسیم کرده است.

صورت اول

صورت اول اینکه فردی مثل زید یقیناً داخل خانه شد، منتها شک داریم که مقارن با او و همراه او عمر هم داخل شد یا خیر؟ بعد زید قطعاً رفته است و چون مقارن با او احتمال می دهیم کسی آمده است لذا آن کلی انسان، هنوز در خانه است، این می شود کلی قسم سوم.

تفاوت استصحاب کلی قسم سوم با استصحاب کلی قسم دوم

با کلی قسم دوم فرق می کند، در کلی قسم دوم می دانم یکی آمده است، اما آن یک نفر طوری است که اگر بق باشد سه روز بیشتر عمر ندارد (و تا الان مرده) یا فیل است که بیشتر عمر دارد (و الان زنده است) ، یا مثلاً اگر حدث، اصغر باشد رفته است و اگر اکبر باشد، قطعاً هست.

اما اینجا (کلی قسم سوم) یک فرد مشخص آمد و همان هم رفته است، احتمال می دهیم همراه این، فرد دیگری پیدا شده است، مثلاً نوم است، احتمال می دهیم همراه نوم جنابتی پیدا شده است و چیزی حس کردم و شک افتادم، نوم که حدث می آورد، آیا همراه آن جنابت هم پیدا شد یا نه؟ با وضوء حدث حاصل از نوم رفت، اما من شک دارم حدث رفت یا نرفت، استصحاب کلی حدث بکنم.

این صورت اول از قسم سوم.

صورت دوم

صورت دوم این است که فردی می آید و مقارن با زوال او احتمال می دهیم فردی پیدا شده است (نه مقارن با حدوث او مثل صورت اول)، صورت اول مقارن با حدوث بود، صورت دوم، مقارن با زوال است. مثلاً نوم آمده و وضوء هم گرفته، مقارن با زوال این، احتمال اینکه جنابتی پیدا شده می آید و شک می کنم، یک حرکت رطوبتی حس می کنم و شک می کنم. اینجا مقارن با زوال است. کلی آمده و فرد هم رفته است اما احتمال می دهیم کلی باقی باشد، چرا که کلی افرادی دارد که یک فردش رفته است و احتمال می دهیم کلی در ضمن افراد دیگر باقی مانده باشد.

صورت سوم

صورت سوم که مرحوم شیخ مثال می زنند مرتبه است، مثل سواد، سواد، شدید و ضعیف دارد، می دانم شدیدش قطعاً رفته است اما شک دارم ضعیفش مانده یا نه؟ یعنی یک مرتبه اش رفته است و شک می کنم مرتبه دیگرش مانده است یا نه، بقایش را استصحاب می کنیم.

مرحوم شیخ فرمودند که در صورت اول، استصحاب جاری می شود که مقارن با ورود فرد اول، فردی پیدا شده است، چون کلی پیدا شده است، یک فرد از کلی رفته اما فرد دیگر از کلی باقی مانده است، کلی می گوید وقتی من نیستم که هیچ فردی از افراد من نباشد و اینجا احتمال می دهم فردی باشد لذا استصحاب می کنم.

اما در صورت دوم یعنی مقارن با زوال، استصحاب جاری نمی شود، در صورت زوال، کلی قطعاً رفته است و ممکن است کلی دیگر پیدا نشده باشد.

در صورت سوم هم استصحاب جاری کرده است.

اشکال به صورت سوم

اشکال آقایان این است که شما صورت سوم را از کلی قسم سوم حساب نکنید، برای اینکه شدید و ضعیف شخصی است، یعنی یک مرتبه رفته است و در مرتبه دیگر بقای همان مرتبه را استصحاب می کنیم (نه کلی سواد را) لذا به قسم اول مربوط است.

اقوال در صورت اول و دوم

عمده بحث در صورت اول و دوم است و در این دو صورت سه قول در مسئله هست.

مقارن با ورود این فرد، شک داریم فرد دیگری وارد شده است یا نه؟ یا مقارن با زوال این فرد، شک فرد دیگری وارد شده است یا نه؟

قول اول: جریان استصحاب مطلقاً، که به حاج شیخ عبدالکریم حائری نسبت داده شده است، که بیانی درست می کنند که استصحاب جاری می شود

قول دوم: عدم جریان مطلقاً، که مرحوم امام ره و آقای خوئی و نائینی و آقا ضیاء قائل اند و تفصیل شیخ را نمی پذیرند، یعنی قول به عدم جریان از سوی افراد زیادی مطرح شده است.

قول سوم: تفصیل در مسئله که نظر مرحوم شیخ انصاری است.

قول اول فرمایش حاج شیخ عبدالکریم حائری

نظریه قول به جریان از مرحوم شیخ عبدالکریم حائری است، ایشان می گوید اگر اثر روی کلی رفته باشد، جای این حرف هست که ما بگوییم کلی (صورت دوم) اینجا نیست، اما اگر اثر رفته باشد روی صرف الوجود، چه صورت اول باشد و چه صورت دوم فرقی نمی کند.

زیرا صرف الوجود ناقض عدم مطلق است، هر جا وجود آمد، عدم مطلق رفته است، وجوداً، عدم را از بین برده است.

آنهایی که منکر استصحاب عدم ازلی هستند، نکته شان همین است، یعنی اینکه وقتی در شریعت وجود پیدا کرد، و همین که حادث شد و حدوث آمد، دیگر عدم رفت و به سلامت، خدا بیامرز دش، حال شما می خواهی این عدم را استصحاب کنی؟! رفته و تمام شده یعنی عدم، به مجرد وجوداً به هم می خورد. اگر بخواهی استصحاب کنی باید همان وجوب را استصحاب بکنی، عدم ازلی از بین رفت، وقتی عدم بود که هیچ وجودی نباشد، وقتی وجودی آمد از بین رفت.

پس صرف الوجود، ناقض عدم مطلق است، وجود اول رفت، بعدا شما شک می کنی وجود دیگری آمده است یا نه؟ لذا وقتی احتمال وجود دیگر هست، ناقض عدم مطلق هم هست، پس همان وجود را استصحاب می کنی، چون احتمال ناقضیت می دهی و وقتی احتمال آمد، باید استصحاب وجود بکنی نه استصحاب عدم ازلی.

مستشکل: شک در مقتضی است؟

پاسخ: کاری با شک در مقتضی نداریم.

مستشکل: آن که یقین داشتیم آمده است از بین رفته است، دیگر چه استصحابی بکنیم چرا که دومی دلیل می خواهد.

جواب: احتمال می دهیم وجود دیگری باشد، آن را استصحاب می کنیم. چون احتمال ناقضیت می دهیم، عدم نقض شده است.

مستشکل: فرد اول، عدم را از بین برده و همان هم از بین رفته است، چه دلیل وجود دارد که عدم الان هم نباشد؟

جواب: احتمال وجود دیگری می دهیم لذا عدم مطلق از بین رفته است و همان را استصحاب می کنیم.

آیا عدم مطلق که نقض شده، باقی است یا نه؟ احتمال می دهیم که همان باقی باشد.

اشکال به قول اول

عمده اشکال، اشکال مرحوم اصفهانی است که یک اشکال مبنایی است و مورد پذیرش هم قرار گرفته است.

جواب داده اند که مبنا باطل هست و درست هم هست، اگر مبنای حاج شیخ را بپذیریم، راه استصحاب عدم ازلی هم بسته می شود، که در صورت پذیرش مبنا حق هم با حاج شیخ است، استصحاب عدم ازلی با وجود ما نقض می شود. (اما مبنا باطل است)

مبنا این است که هر وجودی نقیض همان نقیض است، نه اینکه عدم مطلق نقیضش باشد، البته این وجود وقتی می آید بالاستلزام اعدام دیگر را در نظر دارد، اما اینطور نیست که یک وجود ناقض عدم مطلق باشد، معنا ندارد. بلکه یک وجود، ناقض عدم خودش و عدم مضاف است. لذا می گوییم، زید ناقض عدم زید است، عمر، ناقض عدم عمر است، هر وجودی ناقض عدم خودش است،

لذا مسئله استصحاب عدم جعل مطرح می کنیم، نماز جمعه که ناقض عدم شد، وجوب نماز جمعه آمد، اما در عصر غیبت آیا نماز جمعه واجب هست یا نه، برای خودش عدم دیگری دارد یعنی عدم وجوب در عصر غیبت.

لذا گفتند معارض دارد با عدم جعل وجوب به عصر غیبت، چرا که هر وجودی عدم خودش نقیض است، لذا این عدم (مقید به عصر غیبت) نقض نشده است.

وجود در شنبه غیر از وجود در روز جمعه است، هر کدام برای خودش نقیض دارد، در تناقض، هشت وحدت شرط است، وحدت موضوع، محمول، مکان، کل و جزء، زمان و... همه اینها را لازم داریم تا نقیض درست شود.

پس بیان اینگونه شد که مبنا باطل است.

اشکال: عدم شنبه، مستلزم عدم ایام دیگر ماه نمی شود؟

جواب: استلزامات غیر از نقیض است. لذا وجودنا نقیض عدم خودش است و وجود دیگر نقیض عدم خودش است که آن هم مشکوک است و ربطی ندارد.

پس از راه "صرف الوجود" حل نمی شود، کلی را هم که خودت (حاج شیخ) پذیرفتی، پس بر فرمایش مرحوم حاج شیخ اشکال مبنایی شد که وجود ناقض عدم مطلق است، چون وجود دیگری را احتمال می دهیم، پس بقای همان ناقضیت را احتمال می دهیم، که این ناقض هست که ما می گوییم این بیان تمام نیست، ناقض اول غیر از این ناقض است و به هم ربطی ندارند، چون عدم هر چیزی نقیض خود آن وجود است،

این بیان تمام شد.

قول دوم، فرمایش شیخ انصاری

تفصیلی که مرحوم شیخ داده اند این است که اگر حدوث مقارن بود با فرد، استصحاب جاری است اما اگر مقارن با زوال بود، استصحاب جاری نیست.

وجه بیان اینکه شیخ در اولی می فرماید جاری است این است که کلی در اولی معلوم است، زید آمد، انسان هم آمده است، احتمال می دهیم همراه زید، عمر هم آمده است، زید که رفت من یقین ندارم که کلی انسان قطعاً رفته است، چون احتمال می دهیم همراهش آمده باشد پس کلیت باقی است.

بیان آقای خوئی: "بدعوی آنکه فی الصورة الاولى يكون الكلى المعلوم سابقا مرددا بین أن يكون وجوده على نحو لا يرتفع بارتفاع الفرد المعلوم ارتفاعه، و أن يكون على نحو يرتفع بارتفاع ذلك الفرد، فيحتمل كون الثابت في الآن اللاحق عين الموجود سابقا، فيجری الاستصحاب فيه، بخلاف الصورة الثانية."^۱

چون وقتی زید وارد خانه شد، کلیت همراه داشت، وقتی این فرد رفت آیا کلیت انسان رفته است؟ خیر بر قوت خودش باقی است.

اشکالات هست اما اشکالات را در کلی قسم دوم حل کرده، اینجا هم حل می کند.

اشکال و جواب

این اشکال که هر فردی برای خودش کلی دارد، چه ربطی دارد با کلی فرد دیگر، که گفتیم این امر، یک امر عرفی است، یا به بیان دیگر اصلا کلی وجود ندارد، بلکه موجود، موجود فرد کلی است، متخصص به فردش است و آن هم که رفت و تمام شد، این هم جواب داده شد که عرف یک کلی می بیند، کلیت انتزاع می کند و امر انتزاعی موضوع اثر است در فرض من، مثالش این است که نوم حدث است، در همان وقت خواب (نه مقارن با زوال) جنابتی پیدا شده باشد، با وضوء قطعا رفته اما شک می کنیم احتمالا کلی حدث باقی مانده باشد، موضوع اثر هم هست، مثلا مس کتابت نمی تواند بکند، اما در فرض زوال این بیان نمی آید.

نقض مرحوم آشتیانی به فرمایش شیخ انصاری

اینجا مرحوم آشتیانی نقضی دارند، معنی نقض این است که طرف مقابل یا باید از مینا دست بردارد و یا اینکه چاره جویی کند، مرحوم آشتیانی می فرماید: "إنه إذا قام أحد من النوم واحتمل جنابته في حال النوم، لم يجز له الدخول في الصلاة مع الوضوء، بناء على جریان الاستصحاب في الصورة الأولى من القسم الثالث من استصحاب الكلى."^۲

چون استصحاب می کنی حدث باقی است، چون احتمال می داد مقارن حدث اصغر که خواب است، جنابتی پیدا شده است.

"و ذلك، لجريان استصحاب الحدث حينئذ بعد الوضوء، لاحتمال اقتران الحدث الأصغر مع الجنابة، و هي لا ترتفع بالوضوء."^۳

^۱ - مصباح الاصول طبع موسسه، ج ۲، ص ۱۳۶

^۲ - بحر الفوائد فی حاشیة الفرائد، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۹۹

^۳ - همان

و لا يلتزم بهذا الحكم الشيخ (ره) و لا غيره، نه شيخ و نه غير شيخ، هيچ کس نمی تواند چنین حکمی می دهد، فقه جدیدی لازم می آید.

مستشکل: اینجا ما دلیل داریم، روایاتی که این حالت را فرمودند.

جواب: چنین دلیلی نداریم، بله روایت صحیحه است إِذَا قُمْتُمْ مِنَ النَّوْمِ قُلْتُ يَنْقُضُ النَّوْمُ الْوُضُوءَ فَقَالَ نَعَمْ^۴ که من النومی است که فقط نوم باشد و چیز دیگری کنارش نباشد، اما اگر اذا قمتم من النوم مع الجنابه باشد، فقط وضوء کافی است؟ روایت می گوید إِذَا قُمْتُمْ مِنَ النَّوْمِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ، یعنی مع الجنابه هم همینطور است؟ نه، اینگونه نیست. تقسیم قاطع شرکت است، چرا که وقتی می فرماید إِذَا قُمْتُمْ مِنَ النَّوْمِ یعنی وقتی که جنب نبودید. یعنی در حقیقت اینگونه است: من قام من نومه و لم يكن جنباً يجب عليه الوضوء

مستشکل: برای جنابت باید علم باشد تا طهارت آن انجام شود.

جواب: علم که در موضوع أخذ نشده است، لذا شبهه مصداقيه پیدا می شود. موضوع ما چیست؟ إِذَا قُمْتَ مِنَ النَّوْمِ و لم تكن جنباً، و این و لم تكن جنباً را از ذیل آیه بدست آوردیم چرا که تقسیم قاطع شرکت است، وَ إِن كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا^۵

لذا وقتی اینها را کنار هم بگذاریم اینگونه می شود: إِذَا قُمْتَ مِنَ النَّوْمِ فلم تكن جنباً فاغتسل، حال در ما نحن فيه از خواب بیدار شده و نمی داند جنب است یا نه، لذا شبهه مصداقيه می شود. مگر اینکه استصحابی چیزی بیاوریم و بگوییم اصل این است که جنب نشده است، نوم که بالوجدان است و عدم جنابت هم به اصل.

شما که می گویی ما کلی حدث را استصحاب کنیم، بنابراین اینجا باید بروی غسل کنی و حق نداری با وضوء وارد نماز بشوی.

نقضی دیگر به فرمایش شیخ انصاری

دینی دارد مثلاً صد تومان، احتمال زیاد می دهد بیشتر باشد، صد تومان را پرداخت کرد، حال آیا به استصحاب بقای دین ملتزم می شوی؟!!!

من صد تومان را قطعاً گرفتم و صد تومان را می دهد ولی احتمال می دهد دینش باقی باشد لذا استصحاب بقای دین انجام می دهد.

تا کلی قسم دوم هست و استصحاب هست، جای برائت نمی ماند.

نقضی دیگر بر فرمایش شیخ انصاری

این دستم نجس است، و احتمال می دهم همراه هم این یکی دستم هم نجس باشد، اولی را شستم و در دیگری احتمال بقای نجاست می دهم، استصحاب بقای نجاست می گوید نجاست باقی است، لذا نمی شود وارد نماز شد.

^۴ - تهذیب الاحکام (تحقیق خراسان)، ج ۱، ص ۷
^۵ - سوره مائده، آیه ۶

مستشکل: ...

جواب: محتمل مقارن است، یعنی این قطره نجاست که به اینجا خورد همزمان با آن احتمال می رود نجاست به آن یکی دست هم خورد، اولی را شستم رفت، چون احتمال نجاست می دهم، نمی دانم نجاستم رفته یا نرفته، استصحاب می کنم نجاست بدن را.

مستشکل: دلیل داریم که اگر علم نباشد شما پاک هستید، کل شیء لک طاهر

جواب: استصحاب مجال نمی دهد قاعده الطهارة جاری بشود. کل شیء لک طاهر می گوید من قاعده طهارت هستم و استصحاب نباید باشد. استصحاب یا اماره است یا اصل محرز است لذا مجال نمی دهد به کل شیء لک طاهر.

مستشکل: دلیل می گوید اگر یقین داری، غسل جنابت بکن: **وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا**

جواب: کجا گفته یقین کردی؟ یقین، طریق است لذا شبهه مصداقیه درست می شود، لذا بقای جنابت را استصحاب می کنیم.

این نقض مرحوم آشتیانی است که مرد ملایی بوده است. مطالبی را ایشان در کتابش از درس شیخ نقل می کند که در رسائل نیست.

نقوض دیگری بر این کلام می آید که بر شیخ شده است، الکلام هو الکلام، همینطور اضافه می شود.

رد نقض مرحوم آشتیانی بر شیخ انصاری توسط مرحوم خوئی

آقای خوئی می فرمایند که انصاف این است که این نقض بر شیخ وارد نیست، با کلمه "انصاف" گفته است، یعنی اینطور هم نیست که طرف مقابل دور از وادی باشد، طرف مقابل مرحوم آشتیانی است.

می فرماید: و لكن الانصاف عدم ورود هذا النقض على الشيخ (قدس سره) و

در لابلای کلام گفته شد، چون آنچه که بر محدث واجب است وضوء است **إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ** اما محدثی که جنابت نباشد، یعنی حدی آمده یعنی نوم و عدم جنابت، البته ما بهتر گفتیم چون ما روایت معتبر را هم آوردیم **إِذَا قُمْتُمْ مِنَ النَّوْمِ قُلْتُ يَنْقُضُ النَّوْمُ الْوُضُوءَ فَقَالَ نَعَمْ،**

ما برای این روایت را می آوریم و من النوم را إذا قمتم من النوم تأکید داریم که برخی گفتند إذا قمتم در آیه قران مطلق است، و می خواهند با آن الوضوء علی وضوء هم درست کنند، یعنی خواستید نماز بخوانید وضوء بگیرید، این دو حالت دارد، یک حالت این است که قبلا با وضوء بودم و یک حالت این است که قبلا با وضوء نبودم. (برای این، این بیان را می آورند که روایت **وُضُوءٌ عَلَى وَضُوءٍ نُورٌ عَلَى نُورٍ**^۶ مشکل سندی دارد) لذا از اطلاق آیه استفاده می کنند برای وضوء علی وضوء، چون آیه مطلق است چه با وضوء باشی و چه با وضوء نباشی، آیه می فرماید وقتی خواستید نماز بخوانید وضوء بگیرید، کاری ندارد که وضوء داشتیم یا نداشتیم که یک صورتش می شود وضوء علی وضوء و مشروع می شود.

^۶ - سوره مائده، آیه ۶

^۷ - عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۳

ما می گوئیم روایت صحیحہ داریم: إذا قمتم من النوم...، لذا وقتی امام ع تفسیر کرد فضولی موقوف! امام ع تفسیر می کنند و بیان مراد می کنند، لذا از این آیه هیچ استفاده ای برای وضوء علی وضوء نمی شود.

در آیه دیگر می فرماید: وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وقتی کنار هم می گذاریم می شود: إذا قمتم من النوم و لم تكن جنباً فاغسلوا وجوهكم و أیدیکم ... خال در اینجا نوم بالوجدان است و عدم الجنابة بالأصل ثابت می شود.

مستشکل:...

جواب: ما ابتدا می خواهیم این نقض را بزنی و بعد حلش کنیم، ما الان کمک شیخ هستیم، می خواهیم نقض را از شیخ دفع کنیم، وقتی نقض وارد نشود آن وقت خودمان در مقام مقابل شیخ بر می اییم برای حل مسئله.

چون موضوع مرکب است، آیه وضوء گفت إذا قمتم من النوم فاغسلوا وجوهكم و و لم تكم جنباً فاغسلوا، پس اینکه تقسیم قاطع شرکت است قرینه می شود که مسئله جایی است که وضوء باشد و جنابت نباشد، یعنی موضوع لباً می شود مرکب، صورتاً مرکب نیست چرا که می گوید هر محدثی وضوء بگیرد اما لباً موضوع مرکب می شود.

أكرم العالم و لا تكرم العالم الفاسق، موضوعش چیست؟ عالم و لم يكن فاسقاً، عالم تنها دیگر موضوع نیست. یعنی عالم باشد و فاسق هم نباشد این می شود موضوع که لباً موضوع مرکب می شود. وقتی می گوید أكرم العالم و لا تكرم العالم الفاسق، در حقیقت موضوع این است که عالمی که فاسق نیست را اکران کن.

ما نحن فيه هم همینگونه است یعنی نومی که جنابتی نداشته باشد، این موضوع می شود، وقتی این موضوع می شود، درست می شود. نوم بالوجدان ثابت است و جنابت محتمل است، اصل عدم جنابت است و موضوع را یکی اش را بالوجدان و یکی اش را بالتعبد احراز می کنیم. حال که احراز شد، کلی حدث از بین می رود چون ناشی از این بود، چون مسئله حدث و عدم بقای حدث، ناشی از احتمال جنابت بود که اصل عدم جنابت است.

مستشکل: این جواب آشتیانی نمی شود چرا که به دلیل خاص داریم جوابش را می دهیم.

جواب: همینجا را مثال زد، إذا قام أحد من النوم و احتمل جنابته فی حال النوم، لم یجز له الدخول فی الصلاة، بناء علی جریان الاستصحاب فی الصورة الاولى من القسم الثالث من استصحاب الکلی، بنابر استصحاب کلی حدث، چون احتمال می داده است که حدث اصغر با جنابت مقترن باشد، پس اینجا هنوز آن حدث باقی است.

مستشکل: ما در حقیقت قبول می کنیم استحباب کلی وجود دارد اما یک استصحاب هم سببی عدمی وجود دارد که تعارض می کنند.

جواب: درست است، بقای حدث و عدم حدث ناشی از این است که جنابتی بوده باشد یا نباشد که اصل می گوید جنابت نیست و حدث از بین می رود. جنابت سبب است و اصل این است که جنابت نیست و حدث هم از بین می رود.

حل قضیه این است که فرق می کند اینجا که کلی وجود پیدا کرده، چون در آنجا خود فرد که وارد خانه شد، کلی آمده و نمی دانم رفته یا باقی است، می گویم کلی باقی است اما در ما نحن فيه اینطور نیست چن این قطعاً رفته است و بقای کلی روشن نیست، أب واحد به أبناء نیست و أباء به أبناء است و مشکوک است.